

میدون و سوفیا

اس‌ام‌اس زلزله تهران به کوه دماوند



✎ **پوریا عالمی**

● رئیس مرکز زلزله‌نگاری مازندران گفت: احتمال فعال‌شدن آتشفشان دماوند وجود دارد. ما پرسیدیم: آفرین. حالا باید چی کار کنیم؟ این مقام مسئول گفت: همان کاری که درباره احتمال آمدن زلزله می‌کنیم؛ هیچی! راست‌راست راه می‌رویم ببینیم اگر زلزله بیاید چی می‌شود! این الگوی موفق‌ی بوده که ما در مناطق زلزله‌خیز ایران انجام دادیم.

در همین رابطه مردم از مسئولان تشکر کردند.

خاک کل

بساندازهای محله هم گفتند حالا که احتمال زلزله و آتشفشان هست، چه کاری هست ما سفت بسازیم؟ اول و آخر که خاک کل کوزه‌گران خواهیم شد!

اس‌ام‌اس

زلزله تهران نیز به آتشفشان دماوند اس‌ام‌اس داد: اول تو می‌آیی یا من؟

مسئله ملی

بابای سوفیا نیز گفت: الان که احتمال آتشفشان به زلزله اضافه شده، دلار می‌آید پایین یا می‌رود بالا؟ بفروشیم یا بخریم؟ **جمع‌بندی:** سوفیا... عشقم... احساس من و عشق من به تو مثل کوه آتشفشان دماوند است؛ ممکن است الان خاموش باشد، اما معنیش این نیست که وجود ندارد! باید منتظر بمانی تا بیدار شود. عاشق خاموش تو؛ میدون دوم

قصه‌های شهر

کریسمس مبارکی به زبان شیوای فارسی!



✎ **گیتی صفرزاده**

● محله‌ای که دوران کودکی تا ابتدای جوانی خود را در آن گذارند ساکنان ارمنی زیادی داشت. هر روز در کوچه و خیابان همان‌قدر که کلمه سلام را می‌شنیدیم، کلمه بارو هم به گوشمان می‌رسید. هم چهارشنبه‌سوری داشتیم هم جشن آپ‌پاشی... هم دیدوارزید نوروزی داشتیم، هم تخم‌مرغ رنگی عید پاکی. از همه جالب‌تر همسایه دیوار به دیوارمان بود؛ یک مرد نظامی مسلمان که زن ارمنی گرفته بود. مرد را آقای سرهنگ صدا می‌کردیم و زن را مادام. مادام فارسی را با لهجه شیرین ارمنی صحبت می‌کرد، یک مادر پیر هم داشت که اصلا فارسی نمی‌توانست حرف بزند و به‌گمانم زبان فارسی را هم درست‌وحسابی نمی‌فهمید (احتمالا به همین دلیل بود که سال‌ها به خوبی و خوشی همراه دامادش در همان خانه زندگی کرد!). اگر فکر می‌کنید زندگی سرهنگ و مادام به‌دلیل این وصلت عجیب یک زندگی عاشقانه بود، اشتباهه می‌کنید. زندگی‌ای بود مثل همه زندگی‌های زن و شوهری، دعوا داشت، قهر و جروبخت داشت، لحظه‌های جشن و شادمانی هم داشت. لاجرم ما هم که همسایه دیوار به دیوارشان بودیم، آمار همه آنها را داشتیم. مادام هم فال قهوه می‌گرفت، هم در سفره هفت‌سین قرآن می‌گذاشت. هم ما وقتی کباب می‌پختیم به مادام می‌دادیم، هم مادام پیروک در خانه ما می‌آورد. هم بابت نم دیوار خانه‌مان با سرهنگ چانه می‌زدیم که از لوله خانه آنهاست، هم موقع عروسی دخترانشان می‌رفتیم و کل می‌کشیدیم؛ خلاصه تا آخرین روزی که سرهنگ زنده بود و ما در آن خانه بودیم، آنها خانواده بودند و ما خانواده همسایه.

این روزها داخل آپارتمانی در ساختمانی همراه با پنج خانواده دیگر به‌سر می‌بریم. همسایه واحد یک نه پول تعمیر پشت‌بام را می‌دهد، نه شارژ آسانسور را. همسایه واحد چهار درباره او می‌گوید همین‌طوری ملت را سرکیسه کرده تا توانسته این آپارتمان را بخرد. خود همسایه واحد چهار هر هفته ماشینش را با شلنگ آب داخل پارکینگ می‌شوید و دستمال می‌کشد، همسایه واحد پنج می‌گوید از آن ندیدیدیهاس‌ت که از شکمش زده تا ماشین مدل بالا بخرد. همسایه واحد پنجم اما می‌خواهد مهاجرت کند و برود، همسایه واحد دو می‌گوید همان بهتر که برود، چندبار که دم آپارتمانشان رفته‌ام، دیده‌ام که اصلا پاکي و نجسی سرشان نمی‌شود. همسایه واحد یک می‌گوید هروقت این پنج واحد یاد گرفتند موقع رفت‌وآمد را مثل دروازه خیر به‌هم نکنند من سهم شارژم را می‌دهم. ما واحد سه می‌نشینیم، با هیچ‌کدام از این همسایه‌ها معاشرت نمی‌کنیم؛ چون عقیده داریم تهرانی اصیل ماییم، اینها آمده‌اند تهران را قبضه کرده‌اند.

خوبی‌اش این است که همه‌مان فارسی را سلیس و شیوا صحبت می‌کنیم و در این ایام حتما فرارسیدن کریسمس را به‌هم تبریک می‌گوییم!

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۶ دی ۱۳۹۷ • ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۰ • ۲۷ دسامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۲۷ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۰۵ • اذان مغرب ۱۷:۱۸ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۳ • طلوع آفتاب ۷:۱۳

روزنفرها

کارتون خواب

✎ **پریسا نور الهی**



زیر آسمان جهان

آرزوهای بربادرفته

می‌کنند و نه معاملات اسلحه کشورهای ثروتمند نفتی مانند عربستان‌سعودی و امارات متحده عربی را.

کشوری مثل عربستان با قدرت نفت توانسته سکوت جامعه‌بین‌المللی را خریداری کند و معتقد است هرچه دوست دارد می‌تواند انجام دهد. مرگ آمل این عدم حساسیت را برجسته کرد. هر یک از طرفین درگیری با سرعت سعی کرد که این فاجعه و تقصیر را انکار کند و افراد درگیر جنگ سعی کردند همدیگر را متهم کنند.

این روزنامه‌نگار می‌نویسد: «من یمنی هستم و به خوبی می‌دانم که غم و اندوه در هر خانه و هر قلبی وجود دارد. من شاهد مرگ شهروندانم بودم. من خیلی خوب می‌دانم که اکنون نیروهای هوایی کشورهای غنی از نفت، یک کشور فقیر مانند یمن، یک تمدن با ریشه‌های تاریخی قدیم و گذشته‌ای از شان و منزلت را به راحتی نابود می‌کنند.

کودکان یمن و میلیون‌ها غیرنظامی که زندگی عادی خود را به دلیل شدت جنگ متوقف کرده‌اند، حق دارند

آرزوی صلح واقعی را ببکنند تا رنج آنها پایان یابد. آنها حق دارند امیدوار باشند که روزی دولتی داشته باشند و به جایی برگردند که از آن رانده شده‌اند؛ جایی که بتوانند زندگی خود را با امنیت و ثبات از سر بگیرند. فرزندان یمن حق دارند بدون ترس به مدرسه بیایند و به چهره والدین خود نگاه کنند بدون اینکه محرومیت، فقر، ترس و بی‌کفایتی را در چشمانشان مشاهده کنند. تصویر آمل نماینده یک رویداد برجسته در طول این جنگ به ظاهر بی‌پایان است. اکنون که او از بین رفته، نشانه‌های بی‌داری وجدان ممکن است در نهایت منجر به تحریم جانیکاران، بدون درنظرگرفتن وضعیت اجتماعی و سیاسی آنها باشد. مجرمان نباید از پاسخ‌گویی بین‌المللی فرار کنند. اگر آنها همچنان به این کار ادامه دهند، میلیون‌ها نفر دیگر جهان سرنوشت و زندگی مردمانش مهم بود. کودکان زیر آتش جنگ نه معنای نفوذ کشورهای درگیر را درک

می‌دانند. این جنگ با تمام این‌ها، هنوز هم به

زندگی این کودکان مسئول است. شاید اگر یمن هم به اندازه کافی منابع نفتی و ثروت داشت، برای دیگری در جهان سرنوشت و زندگی مردمانش مهم بود. کودکان زیر آتش جنگ نه معنای نفوذ کشورهای درگیر را درک



✎ **فریدون صدیقی**

اتوبوسی خودکشی کرد چون لکته، فرسوده و رنجور بود؛ خودکشی کرد، چون از چگونه‌بودنش رنج می‌برد و از ازیافتادنش خسته شده بود. اتوبوسی خودکشی کرد، ۱۰ دانشجو کتاب زندگی را بستند تا بار دیگر یادمان بیاید وقتی آرزو می‌کنیم بچه‌هایمان صحیح و سالم بروند و بایند، جوانی و زندگی را از آنان گرفته‌ایم. متأسفانه و هنوز و همچنان آرزو می‌باقیم که راه‌ها خود به خود درست شود، دیوارها خودبه‌خود از سر راه اتوبوس کنار برود و زاینده‌رود خودبه‌خود خروشان شود؛ چون آرزوکردن عادت تاریخی ماست، چون کنش‌های ما در برابر رویدادها عقلانی نیست. آیا ما بیماریم و نیاز به روان‌کاوی فردی و جمعی داریم وقتی نماینده مجلس محروم‌ترین شهرستان کشور با لکسوس شاسی‌بلند گمرک، اخلاق و قانون را نادیده

پرنده آبی

دانشگاه، ترمز و دروغ

پیکر ۱۰ نفر از جان‌باختگان حادثه واژگونی اتوبوس دانشگاه علوم‌وتحقیقات به مرکز تشخیصی و آزمایشگاهی استان تهران منتقل و پس از بررسی‌های تخصصی تحویل بستگانشان داده شد.

کانال خبرفوری فهرستی از وضعیت مجروحان اتوبوس منتشر کرده است. دختر و پدري که برای کارهای فارغ‌التحصیلی مراجعه کرده‌اند و در اتوبوس کشته شده‌اند یا نیلوفری که مادرش بعد از اینکه خبر ازدنیارفتن او را از برادرش شنید، به بیمارستان منتقل شد، فقط دو نمونه از سرگذشت‌های تلخ این ۳۵ مسافر اتوبوس هستند.

اما بازهم این ماجرا فراموش خواهد شد؛ بدون آنکه تدبیری اندیشیده شود، اشکال‌های مدیریتی برطرف و از تکرار حوادث بعدی پیشگیری شود. #علوم تحقیقات و دانشگاه آزاد و #دانشجو در دو روز گذشته، هشتک‌های افسوس و آه بوده‌اند و در این دو روز دانشجویان بارها درخواست کرده‌اند که این ماجرا فراموش نشود.

برخی از افراد شناخته‌شده درباره این حادثه تلخ اظهارنظر و به نکته‌های مدیریتی اشاره کرده‌اند. مانند فرید موسوی، نماینده مجلس که نوشت: «فجایع تلخ و حوادث دهشتناک این روزها از مدرسه‌ای در زاهدان تا دانشگاهی در پایتخت، نشان از بی‌کفایتی برخی مسئولان دارد و انکار پایدانی برای بی‌تدبیری و بی‌مسئولیتی قابل‌تصور نیست. کاش بیش‌ازاین جان عزیزانمان را قربانی استمرار مدیریت بی‌کفایت‌ها نکنیم».

یا احسان شریعتی که نوشت: «حادثه فجیع در دانشگاه علوم‌وتحقیقات تهران، بار دیگر وجدان جامعه ما را جریحه‌دار ساخت. اعلام خبر این رخداد غیرقابل‌فهم، از پی فاجعه اخیر آتش‌سوزی مدرسه زاهدان، این پرسش حیاتی را مطرح می‌سازد که مسئولیت حفظ امنیت محیط آموزشی در کشور متوجه کیست؟ و جهت جلوگیری از تکرار چنین فجایع توجیه‌ناپذیری چه اقدامات فوری‌ای ضروری است؟ تا روشن‌شدن علل وقوع این فاجعه، حداقل انتظار عمومی این است که دانشگاه از فردا اعلام عزای عمومی کند!

با عرض تسلیت و همدردی با خانواده‌های دانشجویان فقید و مصدوم». پس از این اتفاق جزئیات بیشتری از نبود مدیریت و مشکلاتی که در حمل‌ونقل دانشجویان نه‌ایینه بوده، مطرح شده است. مرگ نامۀ دانشجویان که چندی پیش خطاب به رئیس دانشگاه آزاد برای تغییر وضعیت اتوبوس‌ها ارائه شده بود منتشر شد و هم فیلمی از مراسم ۱۶ آذر، روز دانشجو پخش شد که دانشجویان در آن با صدای بلند درخواست می‌کردند که اتوبوس‌ها عوض شوند و رئیس دانشگاه نیز قول می‌داد که این کار را انجام می‌دهد. در این میان مباحث دیگری نیز مطرح بود؛ مانند ندوای راست و چپ‌ها بر سر اینکه چرا تله‌کابین متوقف شد یا اصلا چرا باید دانشگاه در جایی ساخته شود که نیاز به تله‌کابین باشد و این مبحث در تلویزیون نیز مطرح شد و کانال‌های اصولگرا به این ندوای خاص دامن زدند. اما نحوه انتشار خبر و مواجهه مسئولان با آن نیز بار دیگر نشان از کم‌وکاست‌ها و بی‌اعتمادی به رسانه‌های مستقل را نشان می‌داد. چندین نفر از فعالان رسانه‌ای به ماجرای دروغ اولیه که از سوسی مسئولان دانشگاه خود درباره سکتۀکردن راننده مطرح شد یا به اینکه اوایل حادثه می‌گفتند مسئولان قبلی برای جاده گاردریل نصب نکرده بودند، اشاره کردند. حتی عباس عبدی در تویییت نوشت: «درباره حادثه دانشگاه آزاد حرف زیاد است. ولی بدترین و زشت‌ترین کار اعلام سکتۀ راننده به عنوان علت حادثه بود. به نظر بهتر است بگویند این دروغ را بیشتر از سایر مقصرین مجازات کنند. هر چند بعید است هیچ‌کس با محکومیت مواجه شود». باید امیدوار بود این حادثه به سادگی اتفاقات قبلی(ماجرای گشت ارشاد) در سوهانک فراموش نشود.

پیشخوان

باز خورد

شماره پنجم بازخورد، مجله تخصصی ارتباطات برای ماه‌های آذر و دی در ۱۲۰ صفحه منتشر شد. این ماهنامه تخصصی درباره یکی از مهم‌ترین اتفاقات عرصه روزنامه‌نگاری و اطلاع‌رسانی یعنی لایحه پیشنهادی جدید قانون مطبوعات مطالبی را منتشر کرده است. در سرمقاله به این اشاره شده که لایحه جدید همان ساختار قدیمی را دارد؛ یعنی ساختار لزوم اخذ مجوز پیش از انتشار برای نشریات و درواقع آزادی رسانه از این لایحه جا مانده است.

بیت‌کوین ۱۰ساله شد. نام پرونده‌ای است که از منظرهای متفاوت به این ارز دیجیتال پرداخته است. «قول اینترنت چقدر بزرگ شده است» نام مقاله‌ای است که به ۱۱ سؤال اساسی درباره مهم‌ترین زیربنای ارتباطی امروز ما پاسخ می‌دهد. در مصاحبه‌ای با یک محقق فیس‌بوک به تفاوت ایدئولوژی این پلتفرم با رسانه‌های سنتی نیز پرداخته است.

سعید ارکان‌زاده مدیرمسئول این نشریه است و بخشی از روزنامه‌نگاران حرفه‌ای همراه این ماهنامه هستند که در کتاب‌فروشی‌ها نیز عرضه می‌شود.

یادداشت

اتوبوسی خودکشی کرد

۱۰ دانشجو کتاب زندگی را بستند

می‌گیرد و سرافرازانه طلبکار می‌شود؟ اتوبوس‌ها خودکشی می‌کنند، راه‌ها گمراه می‌شوند، بخاری‌ها آتش می‌گیرند، مردانی از گرسنگی خود را زیر کارتین پنهان می‌کنند، جوانان جوانی کار سرانجام تسلیم جنون بی‌کاری می‌شوند و طاقت‌از‌دست‌داده از روی پل زنده‌بودن را به آسفالت می‌بخشند.

آیا ما بی‌برنامه زندگی می‌کنیم که نابسمانی، ناکامی، خودکشی و مردن برای ما به امری طبیعی تبدیل شده است؟ آیا برخی از مسئولان و کارگزاران ما فقط خود را دوست دارند که دانش‌آموزان و دانشجویان ناگهان در پیچ‌وخم کج‌تابی راه‌ها و فرسودگی ماشین‌ها از رسیدن باز می‌مانند؟ و ما



همچنان آرزو می‌کنیم... اما و ای کاش ما بزرگ‌ترها که پدریم، مادریم، مسئولیم کمی، فقط کمی بیشتر از کمی، تفکر کنیم چنان فیلسوفان که تابع عقل‌اند نه احساسات تا تدبیرهایمان ثمربخش باشد. گرچه هیچ انسانی را از احساسات گریزی نیست اما می‌دانیم همه عقلا مسئولیت فردی و اجتماعی را چنان وجدان آگاه و بیدار در فرایند تصمیمات مدنظر قرار می‌دهند. این یادداشت مرئی‌های نیست برای دانشجویانی که بودند و نیستند؛ دانشجویانی که سالم بودند و حالا سر و دست شکسته برای زنده‌ماندن می‌جنگند. این نوشته بهانه‌ای است که بیرسم قرار است تا چه زمانی اتوبوس‌ها خودکشی کنند؟

زنائی که من دیده‌ام

مسیر کسب‌وکار من

زهرآ عمرانی

تربیتی از چهار زن موفق کنار هم و کپ‌وگفتشان درباره مسیر پرفرازونشیبی که پیموده‌اند، تصویری چنان جذاب ساخته بود که انگار می‌خواستیم زمان کش بیاید و این مکالمات تمام نشود. رخشان بنی‌اعتماد، کارگردان و مستندساز، سعیده قدس، بنیان‌گذار محک و نویسنده کتاب کیمیاخاتون، شیرین پارسی، کشاورز و شالیکار نمونه‌کشوری که همه به دعوت مرسده نادری، کارآفرین و عضو هیئت‌مدیره بنیاد توسعه کارآفرینی، دور میز نشسته بودند تا از تجربایشان برای جوانان و نوجوانانی بگویند که قصد دارند دستی بالا بزنند و پا در مسیر ساخت آینده خود و جامعه‌شان بگذارند. خانم بنی‌اعتماد می‌گفت: تجربه را نمی‌شود کیسول کرد و بعد هم با یک لیوان آب خورد، زمان می‌خواهد و توجه؛ باید بتوانیم به دوروبرمان نگاه کنیم و از تجارب و این و آن کیسه دانش و تجربه خود را پر کنیم. شاید بخشی از سرگذشت من جایی به کارتان آید و جای دیگر تجربه و روش سعیده در حل مسئله برایتان مفیدتر باشد. سعیده قدس ادامه داد: همین که بدانید به تعداد هرکدام از ما راهی برای رشد و موفقیت هست و هرکس باید راه خودش را پیدا کند، کافی است تا عزمتان را جزم کنید و به دنبال راه خود بروید؛ راهی که مسیر ایندگان را هم هموارتر کند. کاری که شاید ما کوشیده‌ایم در این ۳۰ سال بکنیم هم بوده؛ اینکه مسیر درمان را برای کودکان مبتلا به سرطان ساده و دست‌یافتنی کنیم؛ مسیری که شاید در آن سال‌های جنگ و بحران، برای همه به معنای میان‌بری بود به مرگ زود هنگام کودک. مسیر شیرین پارسی، جانداختن خودش به‌عنوان یک زن مدیر و صاحبکار میان شالیکاران و بعد هم متقاعدکردن آنان به کنارگذاشتن روش‌های سنتی و استفاده از کشت نوین بوده؛ مسیری که خودش را به کشاورز نمونه ملی و منطقه‌اش را به منطقه‌ای با کشاورزی مدرن و توسعه‌یافته تبدیل کرده است. مسیرهایی پرییچ‌وخم با آینده‌هایی درخشان، مانند چشمان مرسده، مرسده از همه جوان‌تر بود. او هم سال‌هاست شرکتی موفق را در حوزه صادرات و واردات تجهیزات پزشکی مدیریت می‌کند و حالا نشسته بود آنجا تا به قول خودش مخاطبان سراپاگوش را پشت به سورپرایز کند. مراسم بهانه‌ای بود برای جشن پایان طرحی به نام «مسیر کسب‌وکار من» که توسط بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان در سطح کشور اجرا شده بود. قرار بود حدود ۸۰۰ نوجوانی که برای ورود به فاز دوم انتخاب شده بودند، ضمن بهره‌گیری از تجارب پیش‌کسوتان، از تلاش‌ها و دستاوردهای خود سخن بگویند و مرسده راست می‌گفت که تجربه‌ای حتی شیرین‌تر در انتظارمان است. روایت‌های دختران جوان از راهی که رفته‌اند،



هرچند کوتاه، اما پردستاورد. باید حرف خانم بنی‌اعتماد را گوش می‌کردم و قلم و کاغذم را برمی‌داشتم تا قصه‌های دختران متولد دهه ۷۰ را یادداشت کنم و از آنان یاد بگیرم. از خاطره که پس از آنکه هرچه گشت نتوانست کاری در رشته خود پیدا کند و به این فکر افتاد تا خودش کسب‌وکاری راه بیندازد. او که معده حساسی داشت، از انبار خانه پدربزرگ و دبه‌های سرکه سر درآورد. سرکه پدربزرگ و ترشی‌های حاصل از آن، تنها محصولاتی بودند که معده خاطره به خوبی تحملشان می‌کرد. نزدیک به یک سال تحقیق کرد تا راز کیفیت را یاد بگیرد. خودش را متعهد کرده تا به سرکه‌های خرمایی که تولید می‌کند، مواد افزودنی اضافه نکند و رمز موفقیتش هم در همین است. خاطره ۲۵ سال دارد و همان‌طور که خودش می‌گوید، هنوز در ابتدای مسیر است و راه درازی در پیش دارد. اما مصمم و با اعتمادبنفس حرف می‌زند و همین دستاورد کوچکش در جلب اعتماد مشتریان، پله‌ای شده تا سقف آرزوهایش را بالاتر ببرد و بخواهد بلندتر پرواز کند. لیلا دو سال از خاطره بزرگ‌تر است و انگار دوسال جلوتر! او از تبریز آمده و قصه ۱۶ سالگی‌اش را برایمان تعریف می‌کند؛ زمانی که چند هجانگرد توجهشان به لباس محلی او جلب شد و از او خواستند اجازه بدهد با لباسش ظاهر بگیرند. از همان روز به این فکر افتاد تا با طراحی و تولید لباس ایرانی و سنتی کسب‌وکاری ایجاد کند. در همین رشته تحصیل کرد و در کنار تحصیل، کار طراحی و دوخت را شروع کرد. لیلا از ۲۰ سالگی کسب‌وکارش را راه انداخته و برندش را در تبریز به ثبت رسانده است. در این هفت سال کار را چنان گسترش داده که حالا نزدیک به ۲۰ زن خانه‌دار در دوخت لباس و تولید زیورات، کیف و کفش سنتی با او همکاری می‌کنند. لیای ۲۷ ساله حالا به دنبال بازار کشورهای منطقه است. سارا، ندا و مهسا، هرکدام گواهی هستند از شدن‌ها، از تلاش‌ها و دستاوردها. از تبدیل خواستن‌ها به توانستن. همه در بیست‌وچندسالگی مرزهای جنسیت و سن را درنوردیده و برای خود هویت اجتماعی- اقتصادی ساخته‌اند. من به آن زنان پیش‌کسوت و این دختران جوان نگاه می‌کنم و از ته دل شادم برای آینده‌ای که در انتظارمان است.